جلسه 35- 1277

**یک‌شنبه - 16/12/۹4**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به اشکال محقق عراقی بود بر استصحاب طهارت برای تصحیح نماز.

ایشان فرمود که استصحاب طهارت بنا بر این مبنا که جامع بین طهارت واقعیه و طهارت ظاهریه شرط هست جاری نیست نه به شکل استصحاب فرد و نه به شکل استصحاب حصه و نه به شکل استصحاب جامع و کلی.

اما اینکه استصحاب فرد جرای نیست چون قانون کلی این هست که استصحاب باید در موضوع حکم شرعی جاری بشود، اگر موضوع حکم شرعی کلی هست استصحاب فرد که استصحاب یک وجود است که مرکب است از عوارض شخصیه و فردیه این استصحاب در موضوع حکم شرعی نیست، اگر شارع بگوید ان کان انسان فی الدار فتصدق، استصحاب بقاء زید در دار بما له من العوارض الفردیه جاری نیست، چون موضوع اثر نیست، لذا یا باید استصحاب کنیم کلی انسان را فی الدار، یا استصحاب کنیم حصه را، یعنی وجود این کلی را در ضمن این فرد بدون اینکه عوارض فردیه داخل در مستصحب باشد، در مانحن فیه هم اگر جامع طهارت شرط الصلاة باشد استصحاب طهارت واقعیه به عنوان استصحاب فرد جاری نخواهد بود.

اما استصحاب حصه جاری نیست چون اگر صرف الوجود یک کلی موضوع اثر شرعی باشد اولین وجود حصه موضوع اثر شرعی است نه وجود ثانی آن، بنا بر این استصحاب طهارت واقعیه به عنوان استصحاب حصه موقعی جاری است که این حصه اولین وجود این جامع الطهارة باشد، والا اثر شرعی مستند به این حصه نخواهد بود، ایشان فرموده است بنابراین اگر این استصحاب طهارت مخالف واقع بود و کاذب بود طهارت واقعیه وجود نداشت، اثر مستند خواهد بود به این طهارت ظاهریه استصحابیه، چون کلی طهارت در ضمن این حصه موجود می شود نه در ضمن حصه دیگر که حصه طهارت واقعیه است، واین مواجه می کند ما را با یک اشکال مهم، از یک طرف استصحاب در طهارت واقعیه به عنوان استصحاب حصه یعنی استصحاب این حصه از کلی طهارت که در ضمن طهارت واقعیه موجود است این متوقف است بر اینکه این حصه اثر شرعی داشته باشد، و اثر شرعی داشتن این حصه فرع بر وجود آن است، چون اگر موجود نشود آنوقت اثر کلی بر حصه دیگر که طهارت ظاهریه است مترتب خواهد شد، اگر بخواهیم این دو جهت را حفظ کنیم یعنی هم این جهت را که مستصحب اثر شرعی داشته باشد و هم اینکه تا طهارت واقعیه موجود نباشد این طهارت واقعیه اثر شرعی ندارد، چون اثر شرعی مستند می شود به طهارت ظاهریه، اگر بخواهید این دو جهت را حفظ کنید باید بگوئید استصحاب این حصۀ طهارت واقعیه در صورتی جاری است که طهارت واقعیه وجود داشته باشد، چون اگر موجود نباشد پس موضوع اثر شرعی نیست، اثر شرعی کلی بر آن حصه سابقه مترتب است، واگر طهارت واقعیه موجود نباشد اولین حصه می شود خود همین طهارت ظاهریه استصحابیه، و طهارت واقعیه موضوع اثر نخواهد بود، آنوقت باید استصحاب این حصه که در طهارت واقعیه است مشروط باشد به وجود طهارت واقعیه، یعنی مشروط باشد به مطابقت استصحاب با واقع و هذا محال، حکم ظاهری را مشروط بکنند به مطابقتش با واقع محال است، چون من اگر احراز کنم مطابقت حکم ظاهری را با واقع که نیاز به حکم ظاهری ندارم بلکه علم به واقع پیدا می کنم وموضوع نمی ماند برای حکم ظاهری، واگر هم شک کنم در مطابقتش با واقع شک می کنم در شرط این حکم ظاهری و قابل وصول به من نیست، پس این حکم ظاهریِ مشروط به مطابقت با واقع محال است.

نفرمائید که یک فرض هم داریم که بتواند اثر صرف الوجودِ جامع بر این حصه طهارت واقعیه مترتب بشود، وآن در صورتی است که هیچکدام از این دو حصه نه حصه طهارت واقعیه و نه حصه طهارت ظاهریه موجود نباشند، ما دیگر حصه اسبق زماناً نداریم، صرف الوجود جامع طهارت که اثر شرعی دارد اگر نه طهارت واقعیه ای باشد و نه استصحاب طهارتی، ما حصه اسبق زماناً نداریم، آنوقت می شود این اثر را مستند کرد به کلتا الحصتین، چون هر کدام می تواند اسبق زماناً باشد، می شود گفت طهارت واقعیه موضوع اثر است ولی موجود نشد، و می شود گفت طهارت ظاهریه استصحابیه موضوع اثر است به علت اینکه حصه ای از آن جامع طهارت است ولی این هم موجود نشد، طبق این اشکال موضوع بودن طهارت واقعیه برای اثر شرعی فرع بر وجود آن نیست، بلکه فرع بر احد الامرین است، یا موجود باشد این طهارت واقعیه آن وقت می شود حصه اسبق زمانا واثر مستند به اوست، یا نه او موجود باشد نه استصحاب، که باز ما هیچ حصه اسبق زماننی نداریم، هر دو می توانند حصه اسبق زمانا باشند، یعنی استصحاب طهارتی نداریم که جامع طهارت بگوید این حصه که طهارت ظاهریه است موضوع اثر است چون من در ضمن او موجود شدم.

محقق عراقی در جواب می گوید درست می گوئید شما، ولی فکر این را کرده اید که معنای این حرف شما این است که بگوئیم در صورتی این طهارت واقعیه موضوع اثر شرعی است که استصحاب جاری نباشد، چون گفتید یا طهارت واقعیه موجود باشد تا بشود موضوع اثر شرعی چون حصه اسبق زمانا هست، که ما گفتیم لازمه اش این است که استصحاب جریانش مشروط بشود به مطابقتش با واقع و هذا محال، فرض دوم شما برای اینکه طهارت واقعیه موضوع اثر شرعی باشد این است که استصحاب جاری نشود، وقتی استصحاب جاری نشد طهارت واقعیه می تواند موضوع اثر شرعی بشود منتهی می گوئیم چه کنیم این موضوع اثر شرعی موجود نشده است برای ما، محقق عراقی می گوید خوب این هم محال است، استصحاب در این حال هم مشکل دارد، چون معنایش این است که جریان استصحاب را مشروط کنیم به عدم جریانش، برای اینکه طهارت واقعیه موضوع اثر شرعی بشود دو فرض را شما مطرح کردید که جریان استصحاب در هر دو فرض محال است، یک فرض که قبلا گفتیم که فرض وجود طهارت واقعیه بود که تعبد به استصحاب در این فرض یعنی تعبد به استصحاب در فرض وجود طهارت واقعیه این مستلزم محال است، چون می شود تعبد به استصحاب مشروطا به مطابقتش با واقع، فرض دوم هم که عبارت است از فرض عدم جریان استصحاب این هم یعنی استصحاب مشروط بشود به فرض عدم جریانش، این هم محال است، شما مشکلی را حل نکردید بلکه بر مشکل اضافه کردید.

لذا محقق عراقی می گوید از خیر استصحاب حصه ای از جامع طهارت که در ضمن طهارت واقعیه است بگذرید، چون این هم محال است.

اما اشکال استصحاب جامع: محقق عراقی فرموده این هم محال است، زیرا جامع فرض این است که یک فردش خود همین استصحاب است، جامع طهارت یک فردش طهارت واقعیه است ویک فردش خود همین استصحاب طهارت است، جامع یک فردش در طول استصحاب موجود می شود، لذا محال است استصحاب بخواهد ناظر باشد به آن جامعی که انتزاع می شود از فرد متأخر، باید مستصحب در رتبه سابقه بر استصحاب لحاظ بشود، ما باید واقع مشکوک را ببینیم با قطع نظر از استصحاب، بگوئیم بقاء الطهارة الواقعیه بعد بگوئیم استصحاب می کنیم آن را، اما اگر یک واقعی است به عنوان جامع الطهارة انتزاع می شود از یک فردی که در طول استصحاب موجود می شود و هو الطهارة الظاهریة الاستصحابیة، این محال است لحاظ بشود، چیزی که در رتبه متأخره از استصحاب موجود می شود این را بخواهید در رتبه متقدمه بر استصحاب لحاظش کنید، شما در رتبه متقدمه بر استصحاب باید موضوع استصحاب را لحاظ کنید، باید آن متیقن سابق و مشکوک لاحق را لحاظ کنید با قطع نظر از استصحاب، پس باید آن مستصحب لحاظ بشود در رتبه سابقه بر جریان استصحاب، چون متیقن سابق و مشکوک لاحق موضوع استصحابند، موضع باید در تبه قبل از حکم لحاظ بشود، در حالی که شما موضوع را جامعی قرار دادید که انتزاع می شود از همین فرد متأخر که استصحاب الطهارة است، مثل این است که شما در موضوع حکم را اخذ کنید، این محال است، پس استصحاب جامع الطهارة هم شد محال.

بعد محقق عراقی خودشان برای حل اشکال گفته اند ما معتقدیم که طهارت واقعیه شرط الصلاة است، اما نماز در ثوب نجس در موارد عذر مسقط تکلیف است و نه واجد شرط، اگر بنا باشد نماز در ثوب نجس واقعی بگوئید امتثال تکلیف است و واجد شرط تکلیف است باید بگوئید شرط تکلیف جامع الطهارة است و این هم که استصحابش مشکل دارد.

علاوه اشکال دومی هم ایشان می کند، می گوید اصلا غیر از مشکل استصحاب خود شرطیة جامع الطهارة محال است، کاری به استصحاب نداریم، اصلا شرطیت جامع الطهارة محال است، زیرا جامع بین دو فرد طولی قابل لحاظ نیست، طهارت ظاهریه در طول طهارت واقعیه است، اینها در دو رتبه اند، چه طو رمی شود شما جامع واحدی از طهارت ظاهریه که متأخر است رتبة از طهارت واقعیه با طهارت واقعیه که متقدم است رتبة جامع واحدی را از این دو فرد طولی انتزاع کنید وبخواهید آن جامع را شرط قرار بدهید؟ لحاظ جامع واحد خلف طولیت بین این دو فرد از طهارت است، این محال است، چون با یک لحاظ نمی شود لحاظ کرد این دو فرد طولی را، شما نمی توانید بیائید بگوئید طهارت ولحاظ کنید به عنوان یک جامع هم طهارت واقعیه را وهم طهارت ظاهریه را که متأخر است از او رتبةً و این جامع الطهارة را شرط قرار بدهید، که این را در بحث بعد توضیح خواهیم داد همراه با اشکال بر آن.

اقول: این فرمایشات به نظر ما ناتمام است:

اما اینکه ایشان فرمود وقتی اثر بار شده برای کلی، استصحاب فرد جاری نیست.

لنا ان نمنع عن ذلک که چرا جاری نیست، ان کان انسان فی الدار فتصدق، من می دانم دیروز زید در خانه بود امروز نمی دانم زید در خانه هست یا نه، استصحاب می کنم بقاء زید را فی الدار، عرف کلی را موجود می داند به عین وجود فرد، صرف الوجود انسان را موجود می داند به عین زید، ولذا وقتی می گوئید استصحاب می کنم که این فرد از انسان در خانه است آثار صرف الوجود انسان را بر او بار کردن اصل مثبت نیست، شما می گوئید اصل مثبت نباشد که نیست، چون اتحاد دارد، لازم وملزوم نیستند سبب و مسبب نیستند، اتحاد دراد کلی وفرد، وقتی اتحاد داشت که اصل نثبت نمی شود، ما استصحاب می کنیم که این فرد از انسان در خانه است، شارع هم گفته اذا کان انسان فی الدار فتصدق دیگر، وجهی ندارد برای برای توقف.

کما اینکه عکسش هم همین است، عرض کردم اتحاد دارد کلی که موضوع اثر است با این فرد، وقتی اتحاد داشت استصحاب می کنیم فرد را و آثار کلی را بار می کنیم، اصل مثبت وقتی نشد چه مشکلی داریم؟ عکسش هم همین است، اگر شارع بگوید اذا کان زید فی الدار فتصدق اذا کان عمرو فی الدار فتصدق، ما نمی دانیم دیروز زید در خانه بود یا عمرو، ولی هر کدام اگر بودند محتمل البقاءند، هیچ کدام معلوم الارتفاع نیستند، می دانید محقق عراقی چی می گوید، می گوید مبادا استصحاب کنید کلی را مثلا عنوان احدهما را که بگوئید می دانم احدهما امام زید او عمرو دیروز در خانه بود والآن کما کان، عنوان احدهما یعنی عنوان کلی انسان که موضع اثر شرعی نیست، باید بروید استصحاب را در خود فرد جاری کنید، آنوقت می گوید ما نسبت به فرد که یقین به حدوث نداریم چه جور استصحاب کنیم بقاء زید فی الدار را، عنوان احدهما هم که موضوع اثر شرعی نیست مبادا این را استصحاب کنید، چه بکنیم؟

{سؤال: احدهما عنوان مشیر به فرد است؟ جواب: ایشان همین را اشکال می کند می گوید جامع چه جامع انتزاعی و چه جامع طبیعی وقتی استصحابش جاری است که موضوع اثر شرعی باشد، و اگر اثر شرعی ذفته روی عنوان فرد استصحاب جامع چه جامع انتزاعی چه جامع طبیعی جاری نیست باید استصحاب کنید فرد را، کما اینکه بر عکس اگر بود اگر اثر رفته بود روی جامع باید استصحاب کنید جامع را نه فرد را}.

ما می گوئیم این مطالب درست نیست، برای اینکه عرض کردم کلی و فرد اتحاد دارند لازم و ملزوم نیستند، وعرفا عنوانین متباینین نیستند، فرق می کند با عنوان فوت و عدم الاتیان تا بگوئید استصحاب عدم الاتیان عنوان فوت را اثبات نمی کند، آقا استصحاب می کنیم بقاء این فرد از انسان را آثار انسان را بار می کنیم، یا استصحاب می کنیم بقاء جامع احدهما را در این مثال و عنوان احدهما عنوان مشیر است به آن واقع زید وواقع عمرو، ما ارکان استصحاب را در این عنوان احدهما درست می کنیم، ولو عنوان احدهما خودش موضوع اثر شرعی نیست اما مشیر است به آن عنوان موضوع اثر شرعی، چه اشکالی دارد، چرا شمای محقق عراقی باید اشکال کنید وآقای صدر هم قبول کند، به نظر ما نه اشکال از محقق عراقی درست است ونه قبول اشکال توسط آقای صدر پذیرفته است، عنوان مشیر است به آن واقع که موضوع اثر شرعی است، اینها این اشکال را کرده اند و آنوقت یک توجیه هایی کرده اند که در جای خودش باید بررسی کنیم.

اما به نظر ما هیچ مشکلی ندارد، شما اثر را ببرید روی جامع استصحاب کنید فرد را، عارض فردیه خارج است از موضوع اثر شرعی، باشد، همینکه اتحاد دارد فرد و کلی و اصل مثبت نیست استصحاب فرد برای اثبات آثار صرف الوجود کلی کافی است، کما اینکه عکسش، اثر برای فرد بار است ولی یقین به فرد تفصیلا نداریم، می دانیم یا زید دیروز در خانه بود یا عمرو ولی هر کدام باشند محتمل البقائند، اینجا هم استصحاب می کنیم بقاء احدهما فی الدار را عنوان مشیر است به آۀن واقع تفصیلی موضوع اثر.{سؤال؟ این استحصاب فرد مردد نیست؟ جواب: در این موارد که علی ای تقدیر مشکوک البقاء است زید باشد مشکوک البقاء است عمرو هم باشد مشکوک البقاء است که ما مشکلی نداریم}.

ثانیا: برفرض استصحاب فرد در جایی که اثر رفته روی صرف الوجود کلی، در جائی که موضوع را بخواهیم اثبات کنیم برای حکم شرعی مشکل دارد، سلمنا، استصحاب کنیم بقاء زید را فی الدار تا وجوب تصدقی را که موضوعش اذا کان انسان فی الدار است بار کنیم شما اشکال می کنید، ولی در مقام امتثال چه اشکال دارد؟ مقام امتثال که ما نمی خواهیم حکم شرعی را احراز کنیم، حکم شرعی محرز است، نماز بخوان با طهارت ثوب، ما با استصحاب یک فرد از طهارت را اثبات می کنیم، عقل که می گوید الاشتغال الیقین یقتضی الفراغ الیقینی موضوع حکم عقل اتیان به فردی است از افراد طبیعت، هر فردی از افراد طبیعت را بیاوریم وحجت تمام بشود بر اتیان این فرد عقل می گوید من دیگر حکم نمی کنم به اشتغال، استصحاب طهارت واقعیه می گوید بفرما این هم یک فرد از شرط الطهارة، در مقام امتثال کافی است برای حکم عقل به اکتفاء به این نماز، ما که نمی خواهیم حکم شرعی اثبات کنیم، استصحاب در مقام امتثال است، ما که نمی خواهیم حکم شرعی ثابت کنیم، مقام امتثال است باید موضوع اثر باشد برای حکم عقل به لزوم امتثال، عقل می گوید من کافی می دانم همینکه فردی از طبیعت را آوردید من دیگر قاعده اشتغال ندارم، شما به شرع می توانید زور بگوئید چون خطابات لفظیه است و جامع موضوع اثر شرعی است، اما عقل می گوید فردی از طبیعت را بیاورید من دیگر حکم نمی کنم به لزوم احراز امتثال، خوب استصحاب می گوید شما فردی از طبیعت را آوردی دیگر، واطلاق استصحاب جاری می شود چون اثر عملی دارد، چون استصحاب در مقام امتثال که نمی خواهد اثبات کند موضوع حکم شرعی را، بلکه امتثال حکم شرعی را می خواهد اثبات کند نه موضوعی که یترتب علی وجوده حکم شرعی، خوب استصحاب می کنیم طهارت واقعیه را واین اثبات می کند که فردی از طبیعت را آورده ایم ورافع حکم عقل است در قاعده اشتغال، این چه مشکلی دارد}.

اما اشکال ایشان به استصحاب حصه هم وارد نیست، آقا خود شمای محقق عراقی توجه دارید که برای اینکه مستصحب موضوع اثر شرعی باشد یک قضیه شرطیه تشکیل بشود کافی است، که اذا وُجد الواقع ترتب علیه الاثر، اگر این واقعِ مستصحب باشد اثر دارد، همین قضیه شرطیه کافی است برای استصحاب، والا اثر فعلی که در همه جا این اشکال پیش می آید، می خواهید استصحاب کنید طهارت حدثیه را، آن هم اثر مترتب است بر وجود طهارت حدثیه، ولی مصحح استصحاب قضیه شرطیه است که اذا کان الواقع المستصحب موجودا ترتب علیه الاثر، همین قضیه شرطیه اگر صادق بود استصحاب جاری است، ولذا استصحاب طهارت از حدث جاری است، چون به نحو قضیه شرطیه اگر طهارت از حدث موجود باشد مصحح نماز است، اگر موجود نباشد خوب همه جا مستصحب اگر موجود نباشد اثر بر او مترتب نیست، اینجا هم همین است که اگر واقع طهارت موجود باشد صحت صلاة یعنی وجود جامع الطهارة مستند به اوست، مستند به این حصه است چون به قول شما اسبق زمانا هست، استصحاب جاری است دیگر، چون شرط حاصل است، شرط برای جریان استصحاب –بنا بر قول شما- این است که این واقع مستصحب علی تقدیر وجوده موضوع اثر باشد، همه جا همین شرط هست، والا همه جا باید این اشکال را بکنید، بگوئید تا واقع موجود نباشد اثر فعلی نیست، پس همه جا استصحاب مشروط بشود به وجود واقع، نخیر، ترتب اثر به این نحو است که اگر واقعی باشد یترتب علیه الاثر، همین قضیه شرطیه کافی است برای جریان استصحاب، اینجا هم اگر طهارت واقعیه باشد مستند است وجود جامع طهارت به این طهارت واقعیه ویترتب علیه الاثر، بله اگر نباشد این طهارت واقعیه واستصحاب جاری بشود اثر مستند می شود به استصحاب، خوب بشود، اگر طهارت واقعیه موجود نشود اثر هم منتفی می شود یا مستند می شود به طهارت ظاهریه، مهم نیست، مهم این است که اگر طهارت واقعیه موجود بشود اثر مستند به اوست، همین قضیه شرطیه کافی است برای تصحیح استصحاب، بیش از این ما ما لازم نداریم، چرا شعری بگوئیم که در قافیه اش گیر بکنیم.

ثانیا: آقا اینجا سبق و لحوق زمانی نیست، بقاء طهارت واقعیه نسبت به استصحاب سبق زمانی ندارد، فوقش می گوئید سبق رتبی دارد از باب سبق رتبی واقع نسبت به حکم ظاهری، و الا سبق زمانی ندارد که، در آن واحد هم استصحاب طهارت جاری است وهم طهارت واقعیه باقی است، فی زمان واحد، بله رتبه حکم ظاهری از واقع متأخر است، ولی تأخر زمانی که ندارد، وقتی تأخر زمانی نداشت چرا جامع مستند باشد به آن اسبق رتبی، دلیل ندارد این حرف، بله جامع مستند به اسبق زمانی می شود، وقتی صرف الوجود شرط بود آنی که اسبق زمانا است اگر طهارت واقعیه اسبق است زمانا است او می شود شرط و او می شود موضوع اثر، ولی فرض این است که اینجا اسبق رتبةً است نه اسبق زمانا، مستند به هر دو می شود و هر دو می شوند موضوع اثر.

{سبق ولحوق رتبی اثر ندارد، مثل این می ماند که موقعی که مولا گفت اذا کان انسان فی الدار فتصدق، زید که آمد عمرو را در بغلش گرفته بود آوردش توی خانه، وگفت او بابام است بغلش کردم که پیش خودم باشد، چرا مستند باشد وجود صرف الوجود انسان فی الدار به وجود زید، پدرش که عمرو نام دارد همراه با زید تو خانه آمد ولو متأخر رتبی است از او، چون علت دخول پدر در خانه دخول پسر در خانه بود، سبق و لحوق رتبی اثری ندارد، استناد دارد اثر به کلا الموجودین ولو تأخر وتقدم رتبی باشد}، پس اینجا مشکل ندارد که، اثر صحت هم مستند است به طهارت واقعیه وهم به طهارت ظاهریه، درست نیست که بگوئیم چون طهارت واقعیه اسبق رتبی است پس به او مستند است به طهارت ظاهریه مستند نیست، نخیر به هر دو مستند است چه مشکلی دارد؟

اما اشکال ایشان به استصحاب جامع، ما نمی دانیم اشکال ایشان چیست؟ ما جامع را که لحاظ می کنیم با تجرید از خصوصیات لحاظ می کنیم، نه اینکه لحاظ کنیم خصوصیات را، جامع مثل مطلق است که رفض القیود است نه جمع القیود، چه اشکال دارد ما جامع را لحاظ کنیم بدون لحاظ خصوصیات، الکذب حرامٌ، این جامع، در طول الکذب حرامٌ شما وقتی بگوئید الکذب لیس بحرام، این الکذب لیس بحرام شما کی می شود مصداق کذب؟ بعد از اینکه شارع بگوید الکذب حرام، قبل از اینکه شارع بگوید الکذب حرام که حرف شما کذب نیست، آن زمانی که شارع نگفته بود الکذب حرام خوب یعنی الکذب لیس بحرام دیگر، وشما هم گفتید الکذب لیس بحرام، الکذب لیس بحرام که شما می گوئید کذب بودنش تأخر رتبی دارد از الکذب حرامٌ گفتن شارع، آیا این جامع الکذب حرامٌ شامل این فرد از دروغ نمی شود، قطعا می شود چون جامع رفض القیود است لحاظ خصوصیات نیست.

ما قبل از استصحاب شک در جامع که داریم البته شک داریم در وجود جامع در ضمن طهارت واقعیه، ولی بالاخره شک در جامع داریم واستصحاب هم می گوید این جامع را استصحاب کن، توقف بر لحاظ استصحاب ندارد، مگر لحاظ جامع توقف دارد بر لحاظ خصوصیات افراد، ولذا این اشکال هم وارد نیست.

بله یک اشکالی است که در کتاب اضواء مطرح کرده اند وبر اساس آن اشکال استصحاب جامع را نپذیرفته اند وگفته اند فقط استصحاب حصه جاری است، ان شاء الله آن اشکال را فردا بررسی می کنیم.